

تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۷۰/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۱۰

مواضع و رخنه های تهدید در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

۲۳۹

مطالعات الگوی پیشرفت
اسلامی و ایرانی

مواضع و رخنه های تهدید در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت
موسی عنبری

موسی عنبری *

۱- دانشیار گروه توسعه دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

مشخصه‌های الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت و عمل به مفاد آن تابعی از شرایط و بستر تدوین آن است. این راهبرد نیز مانند سایر برنامه‌های ملی در مسیر و معرض فرصت‌ها و تهدیدهای گوناگون است که باید از پیش شناسایی شوند. این مقاله با عطف به این منظور و با تأکید بر رخنه‌های احتمالی تهدید، رویکردی هنجاری به تدوین الگو دارد. در واقع از تعامل برخی مؤلفه‌های مدیریتی و اجتماعی خاص که کاهنده اثربخشی و زاینده‌گی الگوست، یاد می‌کند.

استدلال اینست که ما ایرانیان در مسیر پیشرفت خوداتکا و مستقل خود، پیوسته در سایه نوعی گفتمان روش‌شناختی مبتنی بر قطب عرفان-تکنیک حرکت کرده‌ایم که در آن بوم‌گرایی مطرود بوده است. اگر الگوی پیشرفت اسلامی و ایرانی نیز در این بستر پرداخت شود، خوف غفلت از اولویت بوم‌گرایی و حتی مردم‌سالاری همچنان وجود خواهد داشت. در واقع برخی کردارهای مرسوم و برخاسته از این بافت که در طراحی و اجرای برنامه‌های ملی نیز وجود

داشته‌اند، برای پویایی و پایایی ایده الگوی پیشرفت اسلامی و ایرانی، بسان تهدید و آفت عمل می‌کنند. «پرداخت سازمانی» ایده، «تکنیک‌زدگی در تدوین» و «ناشکیبایی نظری» در پذیرش تعاطی و تضارب افکار، مهم‌ترین افت‌های پیش‌رو هستند که ثمربخشی این راهبرد را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

پافشاری بر مهندسی و تکنیکی کردن ایده، ناقض بومی‌گرایی و پویایی آن خواهد شد و آن را از عرصه نظریه‌پردازی اجتماعی و سیاسی در کشور دور خواهد کرد. تصور رایج خنثی‌بودگی فن و تکنیک در جریان زندگی، فرصت بزرگی برای غلبه اندیشه فنی بر اندیشه اجتماعی بومی در کشور فراهم کرده است. همراه با آن نشانه‌روی انگشت کم‌کاری و مشکلات و مسائل اجتماعی به سوی علوم انسانی و اجتماعی میدانی مهیا کرده است که بدون قضاوت و ارزش‌نگری خاص نسبت به علوم فنی و طبیعی، به اعجازهای عام آنها نظر کنیم و بومی‌گرایی را در محاق بنهیم.

کلید واژه‌ها: الگوی اسلامی- ایرانی پیشرفت، رخنه‌های تهدید، پرداخت سازمانی، تکنیک‌زدگی، علوم اجتماعی، روش‌شناسی مبتنی بر قطب عرفان- تکنیک.



مقدمه

باید تا به حال به این موضوع اندیشیده باشیم که چرا ایده‌ها و گفتارهای تأکیدی مسئولین و اسناد بالادستی کشور، زمانی که به عرصه پژوهش و تدقیق مفهومی و نظری می‌رسند، به چرخه‌های سازمانی و اداری وابسته می‌شوند و به کندی وارد گفتمان‌های علمی و کلاسهای درسی دانشگاهی می‌شوند؟ به راستی عوامل یا موانع کدامند؟ در گفتار رسانه‌ای و زبان رایج، کم کاری و ازسوی دیگر غرب‌گرایی حاکم بر گفتمان‌های دانشگاهی، مهمترین دلیل و عامل کندی فوق خوانده شده است. در واقع گفته می‌شود که غیربومی بودن گفتمان‌های علمی دانشگاهی کشور خاصه در رشته‌های علوم انسانی باعث شده است که مسائل و مشکلات واقعی داخلی جای خود را به موضوعات جذاب و دل‌فریب فراملی و جهانی بدهد. این استدلال درست و متقن است، ولی همه موضوع نیست. اگر این استدلال را قطعی بپنداریم و بر آن اتکای کامل کنیم، ناخواسته به گسترش شکافی بی‌ثمر و جدایی افکن دامن می‌زنیم که از خلاء آن، اندیشه‌ها و علوم غیربومی‌تر سر برمی‌آورند. بنابراین باید جامع اندیش بود و در پی شناسایی عوامل و مؤلفه‌های دیگر نیز باشیم تا در قضاوت به عدالت و حقیقت نزدیکتر شویم. قطعاً بخشی از این مسئله به روش‌شناسی حاکم بر فعالیت‌های علمی در این عرصه بر می‌گردد. در واقع بخشی از مشکل به گونه‌های مدیریت کلان علمی در کشور باز می‌گردد، و لزوماً نمی‌توان تمام مشکل را به عملکرد و بازخورد گفتمان‌های دانشگاهی تقلیل داد. باید به نحوه و کیفیت پرداخت موضوعات در

چرخه‌های سازمانی اداری و مطبوعاتی نیز توجه کنیم که بخش مهمی از مسئله است.

سازمان‌های اجرایی به تبع وظایف و تعهداتی که دارند به ایده‌ها و دغدغه‌های بالادستی کشور التفات ویژه می‌کنند و آنها را نقطه مرکزی و کانونی فعالیت خود می‌پذیرند. اما این سازمان‌ها با افق دید و پرداخت خاص خود موضوعات را به پیش می‌برند. به طور معمول، نگاه سازمان‌ها، مقطعی و پروژه ای است که بخش اعظم آن، مقتضای اهداف و وظایف ازپیش تعریف شده آنهاست. سازمان‌ها متناسب با زمان، شرایط سیاسی و اوضاع مالی و بودجه‌ای خود، بر هدف و مقصودی خاص تاکید می‌کنند. پافشاری خاص بر این موضوعات و رقابت‌های بین سازمانی از یک سو، کم علائگی دیرین سازمان و اجرا به دانشگاه و نظریه، از سوی دیگر باعث می‌شود که این نوع موضوعات کمتر به سوی دانشگاه و کلاس‌های درسی کشانده شوند. هر جا که تحقیقات محض سازمان‌های دولتی و اجرایی به گفتمان‌های علمی رو می‌کنند حداکثر به سطح ابعاد مطبوعاتی و رسانه‌ای ارتقاء می‌یابند و همین امر نیز آنها را خرسند و راضی می‌کند که فعالیتی را عمومی و رسانه‌ای کرده‌اند.

سازمان‌های اجرایی معمولاً بحثها را در قالب سمینار، کارگاه‌های آموزشی و پروژه‌های پژوهشی به پیش می‌برند. نگاه پروژه ای به هر موضوعی خاصه مسائل و مباحث معرفتی واجتماعی، از میزان مشارکت اقشار مختلف جامعه در تکمیل و پیشبرد و استمرار آن می‌کاهد. بنابراین، پروژه‌پنداری که نقطه قوت آن کاهش فوت و اتلاف زمان است، در امور اجتماعی، باعث از دست رفتن فوت

ژرفای موضوع و استفاده از قابلیت‌های عمومی می‌شود. در ایده‌های اجتماعی و معرفتی، مهم جریان‌پنداری و جریان‌سازی است. یعنی باید هر ایده نو را جریانی کرد و در محافل علمی و عامی باب کرد.

سازمان‌های اجرایی در کشور ما معمولاً در جریان‌سازی ایده‌ها در محافل عامی توفیق نسبی داشته‌اند ولی در محافل آکادمیک خیر. به همین دلیل بسیاری از جریانات فکری، ایده‌ها و مطالبات مسئولین و نخبگان داخلی وقتی به دانشگاه می‌رسند بسیار کند، بی‌رمق می‌شوند و گاهی حتی سیاسی نیز نشان داده می‌شوند.

باید دوباره پرسید که دلیل مسئله کجاست؟ آیا قرار است که پیشبرد الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت نیز در قالب این گفتمان روش‌شناختی به پیش برود؟ آیا این ایده نیز می‌خواهد فروغ و جلوه و روش‌شناسی سازمانی داشته باشد و جولان در صحنه‌های علمی و اجتماعی و دانشگاهی را از یاد ببرد؟ آیا نباید چهره دانشگاهی و اجتماعی و معرفتی آن، محور حرکت باشد و ابعاد سازمانی و فنی آن تابع فرصت؟

باید صادقانه گفت اگر به این شرایط و نقایص همراه با آن توجه نکنیم، ایده و تدوین الگو نیز گرفتار روش‌شناسی فن‌سالار و چم و خم سازمان‌گرایی و دولتی‌پیش‌بردن فعالیت‌ها می‌شود. اگر بخواهیم این ایده راه‌گشا را آغاز کنیم، باید با عطف به این شرایط، مانع‌شناسی کنیم. باید با این پرسش کار را آغاز کنیم که موانع و آفات تهدیدگر احتمالی در مسیر چه هستند؟ آیا باید همچنان به این کلام همیشگی که گفته می‌شود بودجه و امکانات از موانع اصلی پیشبرد برنامه‌ها

هستند، وفادار باشیم و همه چیز را در بودجه و امکانات خلاصه کنیم. شاید بر عکس امکانات در برخی حوزه ها خود می‌تواند عامل سستی و ضعف شوند. آیا تأکید جدی بر بودجه و امکانات برای پیشبرد فعالیت‌ها، گفته، روش و پرداختی سازمانی نیست؟ سهم موانع و شکاف‌های تهدید دیگر چه هستند؟ سهم شکاف میان روش شناسی دانشگاهی و روش‌های نهادهای اجرایی چقدر است؟ در این مقاله ضمن بیان اهم متغیرهای نظری مطرح در ادبیات نوسازی ایران، به تشریح شرایط حاکم بر پیشبرد الگوی ایرانی- اسلامی پیشرفت و تهدیدهای توفیق و پایندگی آن پرداخته می‌شود.

مبانی نظری

برای تدوین الگوی تغییر و پیشرفت در یک سازمان یا جامعه، باید با جستجوی در ادبیات موضوع، عوامل نزدیک و مؤثر بر آن تغییرات را شناسایی کرد و نقش و جایگاه هر یک را در یک مدل منطقی مشخص کرد. در ایران بر نقش متغیرهای مختلف در تحولات تاریخی و به طور خاص پیشرفت و نوسازی تأکید شده است. برخی از مهمترین سؤالات طرح شده تاکنون در باب نوسازی و توسعه، حول موضوعات، مفاهیم و رابطه‌های زیر بوده است:

۱- چگونگی ورود اندیشه تجدد و نوسازی و تاریخ نظری تحولات آن در ایران (طباطبایی ۱۳۸۳؛ وحدت ۱۳۸۲؛ بهنام ۱۳۷۵؛ آزاد ارمکی ۱۳۷۹؛ زیباکلام ۱۳۷۶ و...).

۲- نقش نیروها و طبقات اجتماعی در شکل‌گیری تحولات اجتماعی ایران معاصر (ابراهامیان ۱۳۷۷؛ فوران ۱۳۷۸؛ بیل ۱۳۷۳).

۳- عوامل مؤثر بر شکل‌گیری نهادها و ساختارهای مدرن اقتصادی-اجتماعی و جامعه مدنی در ایران (همایون کاتوزیان ۱۳۸۰، ۱۳۷۷؛ کمالی ۱۳۸۱؛ امجد ۱۳۸۱؛ غنی نژاد ۱۳۷۷؛ عظیمی آرانی ۱۳۷۱؛ عظیمی و ۱۳۷۲ و....)

۴- عوامل مؤثر بر ورود ایران در سازمان «توسعه وابسته» و «تثبیت موقعیت پیرامونی» یا «وضعیت سلطه‌پذیری» (فوران ۱۳۷۸؛ گازیوروسکی ۱۳۷۱؛ بهنام ۱۳۷۵ و....).

۵- دلایل توسعه نیافتگی (عدم رشد) سرمایه‌داری در ایران (اشرف ۱۳۵۹؛ هالیدی ۱۳۵۸ و....).

۶- عوامل و موانع تکامل خطی نظام فتودالی و بورژوازی در ایران (پیگلوسکایا ۱۳۸۰؛ پیگلوسکایا و همکاران ۱۳۵۴، پتروشفسکی ۱۳۶۳؛ سوداگر ۱۳۵۷؛ مومنی ۱۳۶۲؛ طبری ۱۳۶۰ و....).

۷- نقش دولت و نظام سیاسی (نظام قدرت) و نظام زمین‌داری در دگرگونی‌های اجتماعی در ایران (لمبتون ۱۳۵۹ و ۱۳۴۵، ۱۳۶۳؛ اشرف ۱۳۴۷، بشیریه ۱۳۸۰؛ همایون کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۱۳۷۷؛ عظیمی ۱۳۷۲؛).

سؤالات و موضوعات فوق که با هم نیز همپوشی و تداخل دارند، عمدتاً حول موانع نوسازی یا عوامل توسعه نیافتگی در ایران (با تأکید بر قرن ۱۹ و ۲۰) هستند. به طور کلی سه سمت‌گیری روش‌شناختی آشکار در این مطالعات وجود دارد که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌کنیم.

الف) - جهت گیری اخباری :

بسیاری از تحلیل های موجود از تاریخ نوسازی در ایران، خاصه توسط محققان داخلی، بدون داشتن یک چارچوب و دستگاه مفهومی مبتنی بر بنیان های نظری ارائه شده اند. به بیان دیگر، چارچوب نظری و مکتب فکری نویسنده به صراحت با توجیه علمی و استدلال های منطقی مستند در مطالعات مذکور نیامده است. کارهای گازیوروسکی (۱۳۷۱)، کدی (۱۳۶۱، ۱۳۸۱)، استمپل (۱۳۷۸) و... چنین ویژگی ای دارند. این کم توجهی به نظریه های علمی سبب شده است که این محققان بیشتر حادثه محور و اخبارگرا باشند تا تحلیل گر و مفسر عوامل اجتماعی و اقتصادی موثر بر پیشرفت.

ب) جهت گیری شخصیتی و نخبه گرایانه:

بسیاری از مطالعات موجود درباره نوسازی و پیشرفت در کشور، بر شخصیت های سیاسی، فکری، مذهبی و ایدئولوژیک منحصر به فرد و تصمیمات آنها متمرکز بوده اند. محتوای آنها را آنچه افراد معروف و مهم می گفتند و انجام می دادند تشکیل می دهد. این نوع مطالعات، به طور مفروض تحولات و نوسازی را در فضای نخبگان معنا دار دانسته اند و اساساً کارگزاران نوسازی و توسعه را مد نظر داشته اند. دلیل آن نیز اینست که به تحرک و پویایی روانی اهمیت زیاد داده اند و نخبگان از این پویش برخوردار بوده اند؛ اما اقشار غیر نخبه یا مردم عادی به دلایل متعدد، از آن بی بهره بوده اند. بر این اساس می توانیم بگوئیم که این گروه محققان، بیشتر بر اشکال روانی تحول در ایران تأکید داشته اند که به

نظر ما در ایران، اشکال دیگر پویایی، علی رغم اهمیت یکسان، گاهی مهم‌تر از این نوع پویایی عمل کرده‌اند. در کنه نگاه نخبه‌گرایان، نوعی انقلاب‌نوسازی شخصیت‌مدار با حرکت از بالا به پایین دیده می‌شود.

ادبیات‌نوسازی ایران مملو از کلمات خیانت، کار شکنی، خائن، غرب زده، روشن‌فکر، فراماسون، وابسته، درباری، التقاطی، بی‌هویت، متحجر، خادم، وطن پرست و غیره است که همگی آنها مؤید «سوگیری‌های شخصیتی» حاکم بر این مطالعات است. بطور خلاصه در تحلیل‌های فوق، مردم معمولاً غایب و شخصیت‌ها همیشه حاضرند. چه بسا با اتکای به این تحلیل‌ها چاره‌ای وجود نخواهد داشت که در نهایت بد و نیک‌کردارهای معطوف به توسعه را به حاضرین نسبت داد که البته این امر نادرست است.

به طور کلی تقلیل‌فرآیند تحول به فرد، به معنای تقلیل پیشرفت و توسعه نیافتگی به افراد و شخصیت‌های منحصر به فرد یا نخبگان سیاسی و غیر سیاسی است که می‌توان آنرا خطایی در برداشت و تحلیل تلقی کرد.

ج) جهت‌گیری سیاسی و ایدئولوژیک:

اصولاً محققان از ایدئولوژی، هدف، گرایش فکری و دیدگاه (رشته و تخصص مطالعاتی) خاص برخوردارند. در بررسی تاریخ‌نوسازی در ایران نیز گاهی ایدئولوژیهای مارکسیستی، گاهی لیبرال و گاهی رویکرد مذهبی اسلامی، منظر محققان را تشکیل داده است. آنچه مشخص است، اینست که در تبیین تاریخ تحولات اجتماعی، رویکرد اقتصاد سیاسی به ویژه مارکسیستی (چه از حیت

موافقت و یا مخالفت با آن) از جایگاه مرکزی برخوردار بوده است. رویکرد اقتصاد سیاسی به تعبیر تودارو (۱۳۷۸: ۱۶) «به رابطه بین سیاست و اقتصاد با تاکید خاص بر نقش قدرت در تصمیم‌گیریه‌های اقتصادی می‌پردازد». پژوهش‌های موجود، حول جریان‌های نهادی و اجتماعی ای بوده‌اند که از طریق آنها گروه‌های معینی از طبقات متنفذ اقتصادی و سیاسی، تخصیص منابع تولیدی کمیاب را در حال و آینده برای منافع شخصی خود کنترل می‌کنند. این مبحث، محور بحث اقتصاد سیاسی است. در نظریه‌های رایج، مفاهیم ساخت قدرت، سلطه، استبداد، استعمار (روابط تولید)، شیوه‌های تولید فئوال و بورژوا، به وضوح به چشم می‌خورند. تحلیل‌های فئودالیت، شیوه تولید آسیایی، نظریه پاتریمونیال و استبداد شرقی نیز بیانگر حاکمیت همین دیدگاه هستند.

در میان مطالعات راجع به تاریخ ایران، گروه قابل توجهی تلاش داشته‌اند که با برخورداری از یک چارچوب و دیدگاه نظری - عمدتاً مارکسیسم - تاریخ را بررسی کنند. این نوع نزدیک‌کردن تاریخ و نظریه به گونه‌ای پیش رفته است که گاهی تلاش‌های محققان این دسته پژوهشگران را تحت الشعاع نظریه (ایدئولوژی حاکم بر آنها مارکسیسم) قرار داده است. تلاش‌های محققان روسی و برخی محققان غربی از همین نوع است. مهم‌ترین مورد نقض این دیدگاه که موجب سکوت محققان وفادار به آن شد وقوع انقلاب اسلامی است.

نکته مهم اینکه در این نوع دیدگاه‌ها نیز نقش محوری مردم در تحولات اجتماعی در جایگاه ثانویه قرار گرفته است. اصولاً مهم‌ترین عنصر و هدف فرآیند و برنامه‌های نوسازی، نفع برندگان و مخاطبان آنها یعنی مردم هستند.

این جهت‌گیری‌های روش‌شناختی را می‌توان به مثابه‌خلاءهایی نیز در نظر گرفت که باید در مطالعات بعدی از جمله الگوی پیشرفت در ایران پرشوند. توجه به خصیصه‌های ایرانی پیشرفت و جایگاه مردم در آن که نقطه کم‌رنگ این گونه مطالعات بوده‌است نباید در مطالعات بعدی تکرار شود. به نظر می‌رسد که اکنون نیز علی‌رغم شوق فراروی از الگوی تحلیل این مطالعات وجود دارد باز به دلایلی نمی‌توانیم و نمی‌خواهیم از تنگناهای آنها گذر کنیم. این شباهت را یک خصیصه توجیه می‌کند که نام آن را گفتمان روش‌شناختی مبتنی بر قطب عرفان-تکنیک ایرانی نهادیم. این گفتمان خواسته یا ناخواسته، بوم‌گرایی و مردم‌سالاری را مغفول می‌نهد. در این مقاله نیز با تأکید بر این استدلال، در مورد شرایط پیشبرد الگوی ایرانی^۵ اسلامی پیشرفت و موانع پیش‌روی آن بحث می‌کنیم.

الگوی پیشرفت در ایران

همانگونه که در بحث بالا گفتیم، سؤالات از توسعه و پیشرفت در ایران فراوان بوده است که تقریباً همگی آنها به ابعاد عام و جهان‌شمول توسعه توجه داشته‌اند، از این حیث از مقتضیات الگوی توسعه غربی فاصله نداشته‌اند. اما امروز سؤال از پیشرفتی شده است که از ابتدا ابعاد اسلامی و ایرانی را منظور دارد و از این حیث، سؤال تازه‌ای است و به پاسخ‌های عمیق نیاز دارد.

طرح مجدد این ایده در شرایطی مطرح می‌شود که مسابقه و رقابت توسعه به اشکال مختلف، قرار از تمامی کشورهای دنیا گرفته است. در سطحی عام، برتری‌خواهی و ممتازگرایی کشورهای مختلف در مسیر تحولات خود، همگان را

به تکاپو و رقابت برای پیشتازی در مسیر توسعه واداشته است. در برخی دیگر از کشورها خاصه جهان شرقی، علاقه به گزینش و تعیبه الگوی خاص رشد و پیشرفت بومی افزایش یافته است. در ایران نیز طرح الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت، عام‌گرایی اسلامی و خاص بودگی ایرانی را دنبال می‌کند.

در شرایط فعلی، زمینه‌ها و عناصر مخالف و مانع پیشبرد این طرح، کم رنگ و کم‌اثر هستند، در مقابل، وضعیت موافق و حامی حرکت در این مسیر قوی است. در واقع عنصر مشخص و مستحکمی دیده نمی‌شود که بخواهد در مقابل این نیت و پیشبرد آن قد علم کند. ممکن است که به اقتضائات شرایط جهانی، کینه توزی‌ها و فتنه‌گری‌های عوامل خارجی اشاره کنیم که البته عاملی فعال و مؤثر است اما این عامل در برابر اراده، تدقیق، تعقل، تعهد و پشتکار عناصر داخلی، اثرگذاری خود را از دست می‌دهد. باید قبل از هر چیز رخنه‌ها و نقاط احتمالی آسیب را در عوامل داخلی جستجو کرد. منظور ما از رخنه‌های تهدید، همان روش‌شناسی پرداخت موضوع است، همان نقاط و روزنه‌های آسیب در تدوین الگوست که اگر کم‌اهمیت به حساب آیند موفقیت و نصرت را به شکست و بحران تبدیل می‌کنند. اینها همان شکاف آحدی هستند که اگر از یاد بروند، شیرینی فتح و ظفر را به تلخی و هزینه تبدیل می‌کنند.

در میان عوامل و مؤلفه‌های داخلی، توجه به رفتارها و شیوه‌های مدیریتی و سازمانی و ظرفیت‌های نظری و علمی، بسیار با اهمیت هستند. در واقع توفیق و ثمرات الگو، تابعی از تحولات در این مؤلفه‌هاست. براینده تعامل و همبستگی این عوامل، نوعی روش‌شناسی در پرداخت موضوعات است که مهم‌ترین عنصر در

تدوین الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت است. ما نیز در اینجا وقتی از رخنه‌های تهدید صحبت می‌کنیم، به شکل ارتباط ناکارآمد این مقولات در چارچوب روش‌شناختی خاص اشاره می‌کنیم. در اینجا به تناسب مؤلفه‌های مذکور، سه عامل «پرداخت سازمانی»، «پرداخت فنی»، و «ناشکیبایی نظری»، را به عنوان عناصر روش‌شناختی حاکم بر تدوین الگو و عوامل تهدیدگر ذکر کرده و به تشریح آن می‌پردازیم. پیشاپیش فرض ارتباط متقابل و همبستگی مستقیم میان این عوامل را مفروض انگاشته و در تبیین این تعامل می‌کوشیم.

۲۵۱

مطالعات الگوی پیشرفت
اسلامی و ایرانی

موسی
عسکری
مواضع و رخنه‌های تهدید در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

الف- پرداخت سازمانی

در حوزه علم، یک بحث همیشگی که با برکت و ثمرات خاص همراه بوده است، چالش علم و عمل، نظریه و واقعیت و نظر و کاربرد بوده که هنوز هم زنده است. عناصری که این شکاف و جدال را زنده نگه می‌دارند هواداران، قائلان و بانیان آن هستند. به طور مرسوم، معمولاً دانشگاهیان بیشترمدافع علم و نظریه و کارگزاران اجرایی پشتیبان عمل و کاربرد بوده‌اند. به این دفاع نیز ذم و ملامتی وارد نیست مگر آنکه هریک در علاقه خود افراط ورزیده و استدلالات دیگری را ناحق و نادرست بخوانند. معمولاً در ملل در حال توسعه و از جمله ایران، این دوگانگی گاهی به مرز تضاد و جدال‌های غیرعلمی نیز می‌رسد. این شکاف و دوگانگی، از دو نوع زمینه اجتماعی یا دو نوع گفت‌وگو یا رقابت خرده فرهنگی کم و بیش مجزا تغذیه می‌شوند، که خود تاحدی نتیجه تمایز و تفکیک عناصر کارکردی در جامعه مدرن است. به بیان بهتر، بر هریک از این دو گفت‌وگو یا خرده

فرهنگ بینش، جهت گیری و چشم انداز خاص حاکم است که لزوماً نه از جهان بینی، بلکه از الزام‌های محیطی، اجتماعی و حرفه‌ای سرچشمه می‌گیرند. بنای خرده فرهنگ دانشگاهی و حوزوی، بر تفکر و پرداخت انتزاعی و نظری واقعیت‌ها است. دانشگاهیان و حوزویان با کتاب، نظریه‌ها و به طور کلی با دانش نظری و تاریخی سروکار دارند. از این رو واقعیت‌های جامعه را بیشتر از منظر مکتوبات و نظریه‌ها و تاریخ می‌نگرند. این گروه با نوعی فاصله‌گیری از واقعیت‌های محسوس و عینی، سطحی از آرمان‌ها، قاعده‌ها، الگوها و فرمول‌ها را در جامعه و فعالیت آن جست و جو می‌کنند. به بیان دیگر، ایشان گاهی واقعیت‌ها را در ذهن جابه‌جا می‌کنند و الگوی آرمانی خود را می‌سازند؛ زمانی نیز که در واقعیت قدم می‌گذارند، آرمان‌ها و مطلوبیت‌های ذهنی خود را می‌جویند. این نوع پرداخت آرمان خواهانه، بیشتر با انتقاد و گله از واقعیت‌ها همراه است. همین امر نیز سبب شده است که دانشگاهیان گفتمانی کمابیش انتقادی و گله‌مندانه به پدیده‌های اجتماعی و برنامه‌های اجرایی یا توسعه‌ای داشته باشند. به قول رایج، نیمه‌خالی لیوان را بیشتر مدنظر دارند، تا نیمه پر آن را. به تعبیر بهتر، دانشگاهیان، پرداخت آسیب‌شناسانه خود را مقدم بر برداشت خیربینانه بکار می‌گیرند. افق دید و منظر افراد در این پرداخت دانشگاهی، در اصل وسیع و پر دامنه است؛ یعنی پدیده‌ها را در افق زمانی طولانی تر می‌نگرند و همین منظر بر نوع نگاه و تبیین ایشان از واقعیت‌ها تأثیر می‌گذارد.

در مقابل دانشگاهیان، بروکرات‌ها یا کارگزاران عملگرایی دولتی قرار دارند، که بنا به وظایف و حتی علایق خود، کمتر به دانش نظری و تفکر انتزاعی تمایل

دارند. تأکید آنان به گفته رابرت چمبرز جامعه شناس (۱۳۷۸) بیشتر بر واقعیت‌های محسوس، قابل مشاهده در افق زمانی کوتاه مدت‌تر است. همین رویکرد بر پرداخت‌شان از پدیده‌ها و واقعیت‌های پیرامون تاثیر می‌گذارد. برخلاف پرداخت انتقادی، آسیب بینانه و نظریه‌پردازانه دانشگاهی، پرداخت مدیران اجرایی بیشتر خیربینانه، مزیت‌انگار، کم و بیش کوچک بین و روزمره است و با چنین نگرشی عالم پیرامون را رصد و تحلیل می‌کند. سر و کار داشتن اجرائیون با واقعیات عینی، موجب شده، رویکردی خرد، جزئی و تقریباً منقطع به پدیده‌ها داشته باشند. این نوع درک از پدیده‌ها را ما در جامعه‌شناسی، موضع و نگرش ایستا به وقایع تعبیر می‌کنیم و معتقدیم که در عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگی، پویایی، تغییر و پیوستگی است که جان‌مایه رخدادها و واقعیت‌هاست. تقابل پرداختهای علمی، میان دانشگاهیان و عاملین اجرایی سبب می‌شود گاهی هر یک در بررسی واقعیت‌ها منطق و زبان خاص خود را به کار گیرند و دامنه اشتراک و تفاهم آنها کاهش یابد. نمونه آن را در حوزه فعالیت‌های آموزشی در کشور مشاهده می‌کنیم. در حوزه آموزش، مفاد درسی برخی کتب و حتی کلاسهای درسی، به طور نظری و مفهومی طراحی می‌شوند و ادامه می‌یابند، به گونه‌ای که دانش پذیران بعد از اتمام دوره، در محیط کار، با دنیایی تازه و مجزا از طرح‌های مفهومی و نظری روبه رو خواهند شد. بعد از دوره ای که نقش اجرایی اعم از مدیر، کارمند و کارشناس اداری برای فرد تثبیت شد، تلقی غالب این می‌شود که در عمل به آسانی نمی‌توان بر مبنای کتب و نظریه‌های آموخته شده کارکرد. بنابراین بر شدت دوگانگی افزوده می‌شود. حتی به دلیل غلبه همین

قاعده، برخی کارگاه‌های آموزشی در کشور نیز برای افراد اجرایی بهره‌چندانی ندارند. در حوزه پژوهش، داستان متفاوت اما پرمجا تر است. در حوزه پژوهش، بخش مهمی از یافته‌های تحقیقات به ادبیات آموزشی و کاربردی وارد نمی‌شوند. در واقع این بخش از تحقیقات، قفسه ای و نمایشگاهی شده‌اند، یعنی فقط برای نشان دادن در نمایشگاه‌ها، روی میز گذاشتن و به منظور گزارش عملکرد استفاده می‌شوند، بی آنکه به محتوای آنها مراجعه شود. آن بخش از پژوهش‌ها که در سازمان‌ها انجام می‌گیرند، غیر از تعدادی که به حق و خوبی انتشار عمومی پیدا می‌کنند، گرفتار قفسه و نمایش هستند. پاره‌ای از این گونه تحقیقات حتی رویکرد مسئله‌ای و سازمانی هم ندارند، بلکه تابع بودجه و خواست مدیران به اجرا در می‌آیند. در بخشی از این تحقیقات، محقق با زبان نظری و کاملاً علمی خود مسائل و مشکلات را طرح می‌کند، که برای کارشناسان اجرایی نیز قابل درک نیست. و گاهی برعکس، برخورد غیر تخصصی با موضوع چنان است که با اهداف و شأن پژوهش ناسازگار است. گاهی این امر به خاطر نبود نظارت دقیق و مناسب در نهادهای کارفرما، شکل افراطی به خود می‌گیرد، به گونه ای که می‌توان گفت برخی از تحقیقات، همین هدف ناصواب را دنبال می‌کنند. یعنی هر چه تحقیق مبهم‌تر و غیرقابل فهم‌تر، بودجه آورتر می‌شود. حتی دیده می‌شود که به خاطر برخی رفرنس‌های خارجی حتی نامرتبط آنرا علمی تر نیز قلمداد می‌کنند. گاهی این زبان پژوهشی، وجه نمایشی و دلفریب نیز به خود می‌گیرد. یعنی با ذکر اغراق آمیز اصطلاحات خارجی، فرمول‌ها، نمودارها (شامل باکس‌ها و پنجره‌ها و...) و تحلیل‌های آماری (اغلب به زبان‌های خارجی) تلاش می‌شود تا

کارفرمایان تحقیق را متقاعد کنند که بودجه و کمک بیشتر به آن اختصاص دهند. اما دریغ از اینکه اندیشه و قلم محقق در تحقیق دیده شود، زیرا محقق به ظاهر پراشتغال و کم حوصله، حرف و قلمی برای ارائه ندارد. طبیعی است این گونه تحقیقات موسوم به «چسب و قیچی»، قابل عملیاتی شدن نیستند. کافی است این پژوهش‌ها چند مفهوم خارجی را نداشته باشند، آن وقت شیرازه آنها فرو می‌پاشد و از شرایط و مسئله کشور در آن خبری نخواهد بود. دلیل اصلی مسئله، واقعی است که ما از آن به عنوان «پرداخت سازمانی» یاد می‌کنیم.

در میان بحث‌ها و موضوعات علمی و معرفتی که تا به حال در فضای علمی و سیاسی کشور مطرح شده، ایده الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت، بیشتر از همه به دانشگاه نزدیک و به سنت‌های فکری دانشگاهی و حوزوی نیازمند است. موضوعات طرح‌های دیگر کمتر با دانشگاه ارتباط مستقیم برقرار کرده‌اند که شاید به دانشگاه حاجت زیادی نداشتند، ولی این ایده باید در دانشگاه پروراند و پرداخت شود، زیرا ریشه و عقبه دانشگاهی و مکتبی دارد. این ایده بیش از آنکه مفهومی پژوهشی و پروژه‌ای باشد، نیتی آموزشی و فرایندی است که باید وارد زندگی و رفتار علمی دانشگاهی بشود. پرداخت سازمانی از این ایده، آنرا به مجموعه‌ای از پژوهش‌های سریع تقلیل خواهد داد. این نیت لزوماً با انجام پژوهش‌ها، تمام نمی‌شود، بلکه به خواست‌ها و حمایت‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی در میان مردم نیاز دارد که باید بر روحیه و مقاصد عمیق دانشگاهی و حوزوی غالب شود. این الگو باید در یک سنت علمی دانشگاهی با زمانمندی، تمرکز و حوصله خاص دانشگاهی همراه شود، در غیر این صورت به

مجموعه ای از پروژه های پژوهشی مقطعی تبدیل می شود که به سیاست بزرگ تدوین الگوی پیشرفت و توسعه ایرانی- اسلامی کمک نمی کند. در این شرایط هر فعالیت پژوهشی غیردانشگاهی که عمق و فراخنا و ظرافت موضوع را منظور ندارد، نوعی «پرداخت سازمانی» محسوب می شود که بیشتر دغدغه زمان، سرعت انجام کار و بودجه دارد. این شکل از پرداخت موضوع در سازمان های مختلف، به معنای سازمان زدگی الگو است. تجربه نشان داده است که مراکز و سازمان های مختلف، اجرایی- پژوهشی به سرعت به این قبیل ایده ها اقبال نشان می دهند و کمتر اجازه خروج آن را به بیرون می دهند. منظور این نیست که از دانشگاهیان و متخصصان استفاده نمی کنند بلکه علاقه دارند که فعالیت درون خود سازمان ها انجام گیرد و تا حد ممکن اهداف و قالب ها را خود تعیین کنند. در واقع مراکز و سازمان ها می نشینند و فراخوان مقاله می دهند. ما فراخوان ها و همایش های مختلفی با صرف انرژی زیاد پیرامون موضوعات مهم کشور دیده ایم که به دلیل سایه پرداخت سازمانی، در متن های علمی دانشگاهی و در کلاس های درسی ارجاع کمی به آنها می شود. مثال آن ایده های «شبیخون فرهنگی» و «مهندسی فرهنگی» است که در شورای عالی انقلاب فرهنگی دنبال شده اند.

معمولا ایده هایی که بنا دارند ادبیات و میدانی نظری و معنایی تولید کنند باید در یک سنت دانشگاهی و در سایه یک روش شناسی فلسفی-انتقادی به پیش بروند. یعنی باید بار آموزشی و ترویجی ایده ها به همان اندازه وجه پژوهشی آنها سنگین باشد. سازمان ها بنا به وظایف، کمتر به آموزش تمایل دارند، حتی علاقه پژوهشی با واسطه دارند، واسطه آن بودجه است. یعنی پژوهش در این سازمان ها

در اولین تعریف، نوعی گرفتن بودجه و بستن قرارداد میان محقق و کارفرماست. این قرارداد هم در نوع خودش شکلی از خرید اطلاعات از محقق است نه لزوماً بازپروری کارشناسان اجرایی. این سازمان‌ها که برحسب شرایط وظیفه فعالیت‌های ترویجی دارند گرفتار کارهای طاقت فرسا و نمایشی می‌شوند. حداقل در ایران، برخی از برنامه‌های فرهنگی و پژوهش‌های علمی فراتر از طاقت، ظرفیت و حوصله سازمان‌های اجرایی است. زیرا بخش‌های از فرایند بروکراسی عاطفی ما یعنی بروکراسی علاقمند به دوستی و خویشاوندی نیز کارهای پژوهشی را اقتصادی و غیرآموزشی می‌کند. منظورمان از بروکراسی عاطفی، آن نوع بروکراسی است که نه بر انجام منظم و بی‌طرف کار بلکه بر لطف و سهل‌گیری به ارباب رجوع مبتنی است.

سرعت تغییرات در سازمان‌ها و ادارات آنقدر بالاست که فرصت لازم برای کاربردی کردن و بهره‌وری از پژوهش‌های گذشته و حتی فعلی وجود ندارد. بسیاری از مدارک و پژوهش‌های سازمان‌ها به راحتی قابل دسترسی نیستند و چون کمتر خوانده می‌شوند، مطالب تکراری فراوان دارند. همچنین به دلیل دسترسی کمتر به آنها، دیرتر در جریان‌ات علمی وارد می‌شوند و ارجاعات به آنها نیز کم است. یعنی این گونه پژوهش‌ها به کتابخانه‌های عمومی نمی‌رسند، و اگر خیری داشته باشند بیشتر خیر سازمانی است تا عمومی و اجتماعی.

بدیهی است که در این نوع پرداخت، الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت نیز گرفتار ضعف و ناکارآمدی خاص خود خواهد شد. تدوین الگوی پیشرفت به تمرکز، دقت و حوصله نیاز دارد که در سازمانها آنرا کمتر سراغ داریم. محققین

سازمانی کمتر حوصله خواندن کتابهای علمی صرف و زحمتهای موشکافانه علمی دارند، بلکه بیشتر مشتاق روزنامه خوانی، سایت‌گردی و گردآوری مطالب هستند و در رعایت موازین دقیق علمی نیز کوشا نیستند. تدوین‌گران و محققان الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت باید جستجوگرانی با حوصله، متأمل و متفکر باشند که امید و آرزوهای فرهنگی ایشان بر خواسته‌های اقتصادیشان غلبه دارد. بیشتر محققین سازمانی امروزمین که علاوه بر مسئولیت‌های اجرایی و علمی، فرصت خواندن کامل یک اثر را به طور عمیق ندارند، چگونه می‌توانند سخت‌کوشی‌ها و ظرافت‌های تدوین این الگو را تحمل کنند.

اگر پرداخت ایده‌های اینگونه‌ای به دانشگاه‌ها سپرده شود، دانشگاه آنها را ضمن پرداخت، به مفاد و متن آموزشی تبدیل می‌کند. دانشگاه می‌تواند از این ایده‌ها، رشته‌های تحصیلی و کرسی‌های نظریه پردازی بوجود آورد. برای مثال اگر این موضوعات و ایده‌ها به رشته‌های آموزشی تبدیل بشوند، دانشجویان نسبت به رشته‌ها و محتوای رشته خود تعهد و تعصب به‌خرج داده و تولیدات ایشان اعم از مقاله و پایان‌نامه بر غنای ادبیات موضوع خواهند افزود. در واقع با این روند، دیر یا زود ادبیات مکفی و قابل استنادی حول موضوع شکل می‌گیرد که نظیر آن به هیچ وجه در سازمان‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود.

معمولا دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی زحمت تولید علم را مشارکتی و همگانی می‌کنند؛ از این حیث، خیر و ضرر آنرا در میان اعضای علمی توزیع می‌کنند. در این شرایط هم هزینه‌ها کمتر می‌شود هم اینکه فرصت‌های ترویج بیشتر می‌شود. در سازمان‌ها علاقه به تحقیقات تابعی از تغییرات بودجه و رقابت‌های سازمانی

است. بنابراین تولید ایده‌ها و نظریه‌های نو با هزینه بالا و مشارکت پایین عمومی صورت می‌گیرد.

در دانشگاه عرف‌های علمی غالب‌تر است تا عرف‌های هنجاری. بنابراین رعایت ضوابط علمی در دانشگاه بیشتر اتفاق می‌افتد تا در سازمان‌ها. در واقع در این مکان‌ها، ظرافت‌های علمی مهم‌ترند تا ملاحظات سیاسی. از این حیث، تدوین الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت باید از مسیر دانشگاه و مراکز علمی بگذرد و فراتر از قواعد و هنجارهای سازمانی حرکت کند. زیرا پرداخت سازمانی الگو، مشارکت عمومی، استمرار و پویای علمی موضوع را تحت الشعاع رویه‌های اداری، ملاحظات سیاسی و امکانات مالی و بودجه قرار خواهد داد.

ب)- پرداخت فنی و تکنیک زدگی

هر علمی با نگرشی خاص به پدیده‌ها و موضوعات شناخت خود می‌نگرند و این نوع نگرش، یافته‌ها و نتایج کار آن را نیز تعیین می‌کند. علوم دقیقه نیز با روش خاصی واقعیت‌ها را بررسی و تحلیل می‌کند. به اجماع محققان علوم اجتماعی، تعمیم دهی و قانون خواهی هدف غالب مطالعات علوم دقیقه است. به بیان صریح‌تر و تفصیلی‌تر می‌توان گفت که مهم‌ترین ویژگی‌های حاکم بر پرداخت فنی پدیده‌ها در علوم فنی و طبیعی عبارتند از:

۱- نگرش ایستا و پروژه‌ای:

موضوعات علوم فنی اغلب اشیا و ماده‌های بی‌جان هستند. در حوزه جانداران نیز موضوعات این علوم واجد ذهن و پویایی اجتماعی نیستند. از آنجا که موضوع

این علوم، خصلت فیزیکی و کمی دارند، پس ثابت و انعطاف‌ناپذیرند. آب، خاک، ساختمان، جسم، گیاهان، در هر مکان، ویژگی‌های ثابت دارند. به دلیل ثبات و عامیت موضوعات مورد مطالعه علوم فنی در بررسی‌های خود، دیدگاهی ایستا دارند و اغلب به عوامل و اثرات کوتاه مدت می‌اندیشند. در حقیقت آنها، با روش‌های تجربی و پوزیتیویستی (اثباتی) عمل می‌کنند. در علم و روش پوزیتیویستی، پدیده در تاریخش مطالعه نمی‌شوند، زیرا بررسی تاریخ فراتر از درک آن است. ما می‌توانیم این نوع ایستانگری را در مفهوم «پروژه‌نگری» این علوم خلاصه کنیم، یعنی در این رویکرد، هر موضوع و پدیده ای، بسان پروژه یا وضعیتی کوتاه مدت دیده می‌شود، که باید طبق الگوی از پیش تعیین شده به سرعت در یک دوره زمانی خاص انجام گیرد. فرض غالب پروژه نگری، ثابت دیدن احوال پدیده‌ها و مسائل مورد مطالعه است. البته این فرض متأثر از نقطه تمرکز مطالعه علوم فنی یعنی مکان و امور ساکن و بی حرکت است. به عبارت دیگر، عامل واسط علوم مهندسی در بررسی رخدادهای و مسائل، فضا و مکان است. یعنی تفکر خود را به اشیاء و اجسام معطوف می‌کنند. حال آن که بسیاری از ایده‌ها و طرح‌ها مانند حالات نفسانی افراد و جوامع، پذیرای بُعد و مکان نیستند، ولی آن‌ها در مکان و ابعاد جای داده می‌شوند. مکان مؤید ثبات و سکون است. اما اگر زمانمندی پدیده‌ها و دغدغه‌ها مورد نظر باشد، پویاها و تحولات نفسانی و اجتماعی نیز مد نظر قرار می‌گیرند. برنامه‌ها و طرح‌ها و خواسته‌ها، صاحب تاریخ و استمرارند ولذا دارای زمان هستند، یعنی در فرایندی

از تکامل فعالیت‌های گذشته و تجمع و استمرار اثرات و پیامدهای آن‌ها بر عاملان انسانی به خوبی درک می‌شوند.

چنانچه با فرض تصدیق این گفتارها به الگوی ایرانی- اسلامی پیشرفت بنگریم، الگو دیگر نوعی مدل آهین و نظم از پیش تعیین به حساب نمی‌آید، بلکه تغییرات و رفتارهای خلق الساعه و نگرش‌های خرده فرهنگی و عملکردهای آتی انسان‌ها و اثرات اجتماعی متعاقب آنها را نیز در بر می‌گیرد؛ الگو یک مکانیزم ثابت و لایتغیر از ربط کاملاً منطقی اجزاء و عناصر نیست بلکه فرایندی از حرکات متقاطع، پیچیده و مرکب است که پیش بینی نتایج آنها دشوار است.

۲- شبیه سازی و نقشه کشی :

یکی از راه‌های شناخت واقعیت‌ها در علوم فنی و طبیعی، نقشه سازی، کوچک کردن، تصویرکشی، شبیه‌سازی و ماکت‌سازی و مدل سازی از واقعیت است. این تصاویر، نقشه‌ها، شبیه‌ها و ماکت‌ها، مهم‌ترین راه شناخت واقعیت عینی هستند. این شباهت واقعیت با مدل و شبیه آن، نشان دهنده ابعاد شکلی، کمی و نموداری موضوع این علوم است. از این رو بیشتر برای فهم، بر بعد، حجم و شکل متکی هستند.

در بحث الگوی پیشرفت، بخش اعظم اطلاعات و مفروضات، نه کمیت، حجم بلکه از جنس محتوا، ذات، ذهن، تاریخ و تفسیر هستند. نقشه کشی و

ترسیم نمودار، لزوماً ما را به محتوا و تفسیر نمی‌رساند بلکه تا حدی به ما یاری می‌دهد که از آن گریز داشته باشیم.

۳- تمرکز و قانون‌طلبی:

در علوم فنی مفروض است که بر عالم سازوکاری طبیعی (منظم، دقیق و منطقی) حاکم است. جهان و طبیعت، نظامی خودکار و ماشینی فرض می‌شود که عاملیت فردی در قاعده و عمومیت آن دخالت ندارد. رفتار و حالات پدیده‌ها، تابع این ساخت و مکانیزم ماشینی هستند. در هر امر و فضایی، بعضی از قانون‌ها وجود دارند که امور واقع، محل تلاقی این قوانین هستند.» (برگسون ۱۳۵۴ : ۸-۱۳۷). بنابراین در این علوم، واقعیت اصلی قانون است نه عاملی به نام نگرش و کنش فردی. واقعیت اصلی قانون حاکم بر پدیده است نه عملکردهای موردی و بومی. به دلیل دنباله روی از نگرش قانون‌مدارانه، در علوم طبیعی، روش مطالعه و تحلیل اغلب تعمیمی و عمومیت بخش است. یعنی «سعی می‌شود کنش و در نتیجه مفهوم علت بیرنگ شود تا مفهوم قانون در معنای یک تساوی عام و ریاضی میان پدیده‌های مورد بررسی بارز گردد» (فروند ۱۳۶۸ : ۵۵). این علوم که مدعی عمومیت جهانی و قطعی هستند، «به جوانب تصادفی، ممکن‌الوقوع و دیگر جنبه‌های هم‌سنخ آن‌ها که التزام به یک قانون ندارد، توجهی نمی‌کنند. بنابراین ملاک انتخابشان، این است که عنصر انتخاب‌شده در شمول یک قاعده کلی باشد» (فروند ۱۳۶۸: ۵۵). حال آن که فرهنگ، روابط اجتماعی، ساختار قدرت، نظام خانواده و... از این قانون‌های عام سر باز می‌زنند.

علوم فنی، تخصص مدار و تمرکزگرا هستند. یعنی به شناخت و عمل علمی، تکنوکراسی و تخصص‌گرایی، اهمیت اول و حتی آخر را می‌دهند. این نوع تخصص محوری با نوعی تمرکز و مدیریت از بالا به پایین همراه است. (عنبری ۱۳۸۷: ف ۳).

مشکل در اینجا اینست که این رویکردهای تخصص‌گرا، اغلب از موضع ناظر و تماشاگر به موضوع، پدیده، برنامه و یا یک ایده نو می‌نگرند، نه عامل. یعنی بر تمایز و فاصله روانی خود از موضوع و برنامه تأکید دارند، از این رو قدرت کمتری برای اتصال به رویکردهای دیگر خاص باورهای مردمی و بومی را دارند. چون دیگران و مردم را واجد تخصص نمی‌دانند. این تخصص‌گرایی و فاصله‌گیری از موقعیت عمل، موجب می‌شود که به مشارکت عمومی و مردمی (بومی) توجه نشود.

در ایران معاصر، مانند بسیاری از کشورهای دیگر، با پیشفرض ضرورت توسعه و سازندگی ملی، به رشته‌های فنی و علوم دقیقه، علاقه زیادی نشان داده شده است و غلبه این رشته‌ها را بر دستگاه اداری و بروکراسی افزایش داده است. حتی در بعد از انقلاب اسلامی نیز که شعارهای فرهنگی انقلاب غالب بوده‌اند، به سه دلیل دیدگاه‌های علوم طبیعی و فنی غالب بوده‌اند. دلیل اول حضور پررنگ تر و گاهی نامتوازن نخبگان فنی در مناسب اجرایی حتی مناسب فرهنگی و اجتماعی و سیاسی است. دلیل دوم در این زمینه اینست که به اقتضای مرحله و شرایط توسعه کشور، خاصه مرحله سازندگی و خودکفایی، ضرورت و نیاز به علوم فنی، بیش از سایر علوم احساس شده است. رشد بطنی و کند علوم

اجتماعی و انسانی نیز، به عنوان دلیل سوم در این امر مؤثر بوده است. به واسطه این روند، مسائل و مشکلات اصلی جامعه در وهله اول فنی و فیزیکی محسوب شده و راه حل آنها نه در علوم انسانی و اجتماعی، بلکه در علوم طبیعی و فنی جست‌وجو می‌شوند. شاید در سایه این دل‌سپاری به فن و تکنیک بوده است که در عمده برنامه‌ها و طرح‌های پیشرفت و توسعه در کشور، تفکر عمران و مهندسی غالب بوده است. منظور بحث این نیست که کاربرد علم فنی در کشور بی حاصل بوده است، بلکه مقصود اینست که در مورد الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت، غلبه این علوم، ظرفیت کارکردی و تولیدی الگو را کاهش می‌دهد.

در حال حاضر، همه رشته‌ها، حوزه‌های علمی و سازمان‌ها در کار مشترک زمینه‌سازی و تدبیر بنای الگوی پیشرفت در کشور وارد شده‌اند. در واقع همه علوم می‌خواهند با یکدیگر ساختمانی را بنا کنند، در این تصمیم هر یک وظیفه‌ای غیرقابل جایگزین دارند. علوم فنی نقشی خاص و علوم انسانی و اجتماعی وظیفه‌ای متمایز دارند. با توجه به تجربه فعالیت چندساله برنامه‌ها و طرح‌های ملی در کشور، خوف آن می‌رود که در پیشبرد الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت، نقشه و معماری و اجرا با رویکرد فنی و مهندسی به پیش برود. در واقع، بیم از «عملگی» علوم اجتماعی و «معماری»، علوم فنی در این مسیر می‌رود. این بیم را از تکرار مفاهیم غالب و بزرگنمایی مانند «نقشه»، «الگو»، «مدل» در علوم فنی و مهندسی می‌بینیم. علوم فنی به اقتضای موضوع و شرایط مطالعات خود، به راحتی این واژگان را به عنوان ابزار به کار می‌گیرند. اما این مفاهیم که پویایی مندرج در کنش‌ها را در اولویت قرار نمی‌دهند، در قاموس علوم اجتماعی وافی

به مقصود نیستند. اگر این الگو هم با همین نوع عبارت پردازی سریع و جسورانه پیش برود، ناخودآگاه و حتی خودآگاه این تصدیق را برجسته می کند که تدوین نقشه وظیفه علوم فنی می شود و علوم انسانی و اجتماعی جمع آوری کننده و ارائه دهنده مصالح می گردد. حال آنکه در اینجا، کار باید عکس شود. علوم فنی باید مصالح فراهم کنند و معماری را به علوم اجتماعی و انسانی واگذارند. اصلا این کار و نیت، برخلاف تداعی نام و عنوانش به نقشه و مدل، به شکل فنی کلمه، نیاز ندارد. نقشه اش همان خواست، اراده و عزم عمومی است، مدلس همان همت عالمان نستوه و شوق مردمان مشتاق برای رفع موانع است. مادامی که این اراده و اشتیاق باشد، ساختمان و بنای ما ساخته می شود. بنابراین نقشه الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت، بسیج ذهنی و رؤیت سازی علاقه ما برای تغییر است. اگر به شیوه مرسوم در کار برخی محققان علوم دقیقه، باکس ها و کادرها و پنجره ها و پیکان هایی را به هم وصل کنیم و نامش را الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت بگذاریم، مانعی بر سر راه بسیج ذهنی و همت عمومی ایجاد کرده ایم. یعنی نقشه فنی مبهم و سریع، مانع اجتماعی و فرهنگی می شود. مدل متخصصان گاهی مانع راه عموم می شود. باید فراتر از این باکس سازی و نمودارکشی رایج در تحلیل واقعیت ها برویم و شروع به صحبت و گفتگو بکنیم. باید موضوع را به گفتار، مفاهیم و آموزش بگذاریم نه به نمودار و فرمول و تکنیک. در طراحی و نوشتار ابعاد الگوی ایرانی اسلامی باید خواننده، شنونده و کاربر داشته باشیم. باید طوری بنویسیم که با خواننده و کاربر آن در گفتگوی متقابل و مستمر باشیم. به کاربردن تکنیک در این عرصه مفهومی و تفسیری، شعبده ای کوتاه برای مسکوت نگه

داشتن چشمان مخاطبان خواهد بود. باید از باور سحر و اعجاز تکنیک بیرون بیاییم و پیشرفت را معادل گفتگو و هویت آفرینی بخوانیم. باید پیشرفت را عرصه بازگویی‌ها و بازتفسیرها و بازسازی‌های هویت خودمان تعریف کنیم. ما عادت کرده‌ایم که پیشرفت را معادل امکانات و تجهیزات تکنولوژیک پیرامون بخوانیم. علاقه شدید ما به سخت افزاری کردن سریع ایده‌ها و طرح‌ها، بیم ما از فن زدگی در الگو را بیشتر کرده است. زیرا به باور ناصواب خودمان تصور می‌کنیم که تکنیک نسبت به سبک‌های زندگی بومی و اخلاقی، اهداف و ارزشهای زندگی، بیطرف و خنثی است. غافل از اینکه بخش مهمی از سبک زندگی غیر ایرانی و غربی حاکم بر رفتارهای مردمی از تکنیک زدگی حاکم بر بروکراسی و اندیشه توسعه در کشور برخاسته است. برای مثال مهندسان شهری ما کلانشهرسازی و طولی سازی معماری شهری را نماد مدرنیت و پیشرفت از یک سو، رفع مشکلات و معضلات زندگی شهری از سوی دیگر می‌پندارند، غافل از اینکه این نوع پیشرفت، با همان توسعه غربی دمساز است. این نوع زندگی کلان شهری و برج نشینی نسبت به دغدغه‌های دینی جمعی، مسکوت و بیطرف خواهد ماند. به عبارت دیگر، کلان‌شهرهایی نظیر تهران بنیان‌های زندگی سکولار را می‌سازند و رفتارهای فرهنگی دین مدارانه، به شیوه ای که ما دنبال می‌کنیم، در این شرایط عقیم می‌مانند. این نوع ساده‌بینی و خیربینی فنی اگر بر چهره و باطن راهبرد پیشرفت در کشور غالب شود، اثرات منظور سیاست‌ها و خواسته‌های کشور و مسئولین را نخواهد داشت.

در شرایط فن زدگی غالب بر الگو، روش و فن بر مسئله و مردم و زندگی مقدم می‌شوند. در صورتیکه در این نیت، باید فرض را بر تقدم مسئله بر روش گذاشت. موضوع غلبه روش و فن بر موضوع پیشرفت بومی در کشور را ما تناقض بومی‌گرایی پیشرفت در ایران می‌خوانیم. تکنیک رویه ای عام داشته و تعهدی به بوم و اخلاقیات محلی ندارد. تصور رایج خنثی بودگی فن و تکنیک در جریان زندگی، فرصت بزرگی برای غلبه اندیشه فنی بر اندیشه اجتماعی بومی در کشور فراهم کرده است. همراه با آن انگشت اتهام مشکلات و مسائل اجتماعی به سوی علوم انسانی و اجتماعی معطوف شده است. یعنی به علوم انسانی اجتماعی نگاه ارزشی و قضاوت مدار می‌کنیم اما علوم فنی را از شمول این پندار و قضاوت معاف می‌سازیم. واقعیت اینست که پیشرفت در ایران پیوسته در سایه این نوع گفتمان روش‌شناسی مبتنی بر قطب‌عرفان- تکنیک حرکت کرده است که یا باید کاملاً متعالی، معرفتی، تفسیری، روانشناختی، دنیاگریز و غیراجتماعی حرکت کند که ابعاد مادی و جمعی و جامعه‌شناختی آن در محاق بماند یا کاملاً طبیعی، فیزیکی، محسوس و فنی که ابعاد معرفتی و هویتی آن در سایه بماند. بدیهی ست در این گفتمان، علوم انسانی و اجتماعی در جایگاه تابع و بازاندیشانه عمل می‌کنند.

ج)- ناشکیبایی نظری

نکته روشن و قابل انتظار اینست که با عمومی شدن موضوع الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت، دوباره تعاطی و تضارب آرای محققان در مورد نسبت ما با پیشرفت و

جهان جدید آغاز شود. به همین دلیل باید از پیش همه اسباب صبوری را آماده کنیم. در واقع کانون اصلی تضارب آرا در اینجا، مفهوم گفتمانی هویت است که دوباره بحث هویت‌های دینی، قومی و ملی جدی می‌شود که البته نباید با نگاه آسیب بینانه و تهدید به آنها نگریست. باید در قرائت مجدد تاریخ ایران صبر و حوصله به خرج داد و هر دوره حتی دوره‌های تاریک را بخشی از تاریخ کشور به حساب آورد. باید ضمن شکیبایی، موضعی عقلانی بر بی‌ثمربودگی اصرار بر یک دوره خاص و رد دوره دیگر اتخاذ کرد و با تمرکز بر هویت آمیخته ایرانی و اسلامی، کلیه دوره‌های تمدنی کشور را بازشناسایی و ارج بگذاریم. باید در برابر ایران‌گرایی باستانی برخی از محققان شیفته ایران قبل از اسلام نیز استدلال‌های منطقی و عقلانی فراهم کرد. در قانون اساسی و در اخلاق ایرانی، احترام به اقلیت‌های آئینی و مذهبی ضروری شمرده شده است، اما افتخار مردمی و ایرانیان به مسلمانی و پیروی از دین خاتم، الزام می‌کند که رفتارها و آئین‌های ایرانی در پیوند عمیق با اسلام بررسی شوند. باید ضمن سعه صدر و حوصله و دقت در امر بازنگری و تدوین مفروضات الگوی پیشرفت، در برساخت و نامگذاری تحلیل‌ها از ایران و دوره‌های تاریخی آن تعجیل نکرد، زیرا به سرعت در ورطه برچسبها و انگ زنی می‌افتیم و جمعی از هم‌اندیشان و مشارکت‌کنندگان در طرح را از خود دور می‌کنیم. از آنجا که در مسیر شناخت هویت ایرانی اسلامی، تضارب اندیشه‌ها و نوشته‌های ما باب می‌شود باید در این مسیر صبور و شکیبا بود. به جرأت می‌توان گفت این صبر و تحمل، هزینه‌های اصلی تدوین الگوست که اگر نخواهیم آن را بپذیریم ناچاریم که به پرداخت سازمانی و فن

محوری صرف الگو رضایت دهیم و این پرداخت نیز بیشتر صورت مسئله را تغییر می دهد و به عمق و محتوای آن پاسخ نمی دهند.

نتیجه گیری:

فراروی از روش شناسی مبتنی بر قطب عرفان- تکنیک ایرانی

تاریخ دیوان سالاری و سازمانی ما علاقه داشته است در طیف علم و عمل ایرانی بیشتر دو سر طیف یکی عرفان گرایی (توسعه گریزی) و دیگری فن سالاری (توسعه سالاری) را انتخاب و وزین نماید. این انتخابها باعث نوعی قطبی شدن دیدگاهها در گزینش و پیمایش مسیر پیشرفت و ترقی بوده است. این هم گریزی ذهنی و معرفتی را با نام روش شناسی مبتنی بر قطب عرفان- تکنیک ایرانی مطرح کرده ایم. در این نوع گفتمان روش شناختی، گاهی پیشرفت آنقدر آرمانی و معنوی می شود (به معنای تعالی ناب) تلقی می شود که ابعاد اجتماعی و فیزیکی آن طرد می شود یعنی تقریباً ضد دنیا و کار و کوشش عقلانی، ضد پویایی جمعی و حتی ضد خود می شود. غلبه گرایشهای صوفی گری و منطقهای روانشناختی فردی با علائق جمع گریزی و سودستیزی، جلوه این منظر ته نشسته در نگرش ایرانی است. این باور به دلیل نفرت و کینه ای که از جمع، تعلقهای هویتی، سیاست، گفتگو و مفاهمه و هم اندیشی به دل دارد، حتی اگر توسعه و پیشرفت را بپذیرد، آنرا به تکنیک و فن تقلیل می دهد، یعنی زمانی که منطق عرفانی توسعه را ناکارآمد می دانیم، به سرعت به منطق فنی آن متوسل می شویم. در این وسط دو عنصر بوم خواهی و مردم سالاری را در محاق می گذاریم که در

واقع پایه‌های توسعه و پیشرفت را به تاریکی می‌سپاریم. پیشرفت شکلی از پویایی‌های جمعی مستمر برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های دست‌یافتنی است. قطب عرفان- تکنیک ایرانی، توسعه و پیشرفت را در تضاد یا پذیرش کامل تجهیزات مدرن و سبک زندگی انضباطی تحلیل کرده است. در مقابل این طیف استدلال ما اینست که باید بر مفاهیم و مسائل و راهبردهای جامعه‌شناختی هویتی خود متمرکز شویم و پیشرفت را با تحول در روابط اجتماعی و مدنی تعریف کنیم. پیشرفت نوعی افزایش ظرفیت مفاهیم و گفتگوی سازنده در راستای بسط زندگی انسانی، اخلاقی و مدنی است. در این مسیر، رفتار عجولانه و فن‌گرایانه بر شمار مانع‌های تحقق اهداف می‌افزاید. در واقع تعجیل، شتابزدگی و حتی کم‌حوصلگی در حل مشکلات هویتی بوده است که ما را گرفتار تکنیک زدگی کرده است. این تعجیل، آفت رشد و شکل‌گیری نظریه پردازی در ایران است. در واقع فن زدگی نتیجه خستگی سریع ما از بحث‌های هویتی و اجتماعی پیشرفت است. عرفان یا معنویت زدگی نتیجه کم‌حوصلگی ما در اجتماع‌پذیری، مفاهیم، سخت‌کوشی و تلاش‌های سازندگی است. بنابراین جا دارد که دلیل مجمل اما مهم حرکت در پرتو قطب عرفان- تکنیک را در کم‌حوصلگی، تعجیل و حس نامنی شرایط پیرامون جستجو کنیم. از آنجا که در بحث‌های عمیق معرفتی و هویتی به دنبال رسیدن سریع به یک نتیجه هستیم، به سرعت نیز احساس ناامیدی می‌کنیم.

در حال حاضر که در شرایط سازندگی و توسعه هستیم و دعاوی بومی‌سازی الگوی پیشرفت را داریم، به تکنوکراسی پیوسته‌ایم و ناخواهگاه علاقمند فرمولهای

عام و یکسان ساز فنی می‌شویم. یعنی هدف کارمان با روش شناسی کارمان ناهماهنگ است. هدف بومی سازی است اما روش‌های عام و غیربومی را بکار می‌گیریم. پرداخت فنی توسعه و پیشرفت، ما را به مسیر غرب می‌کشاند و چیزی جز معیارها و بسته‌های عام تجربه شده در غرب خلق نمی‌کند. پرداخت اجتماعی و روانشناختی ایرانی پیشرفت است که می‌تواند مفاهیم و معانی بومی خلق کند.

در شرایطی که بر سر ایده‌های اجتماعی سایه و شعاع، پرداخت سازمانی و فنی وجود داشته باشد، اندیشه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه دو آسیب اجتناب‌ناپذیر می‌بینند: هم قربانی می‌شود و هم مجرم خوانده می‌شود. از حیث اثرات منفی و عقیم برنامه‌ها در معرض خطر هستند و قربانی خوانده می‌شوند و از حیث عدم دخالت و تلاش برای ورود در طرح مجرم به حساب می‌آیند.

جانمایه هویت و فرهنگ هر جامعه، اندیشه اجتماعی و فرهنگی آنست، تزلزل آن به معنای بیگانه‌مداری است. این تصور که اندیشه اجتماعی و فرهنگی فعلی ایران گرفتار تاخت و تاز نظریه‌های غربی است درست است، اما راه حل آن، توسل به دامان تکنیک و فن نیست. اندیشه اجتماعی به گونه‌ای با تصویرسازی از خود و دیگری همراه است و این تصاویر در مفاهیم مورد استفاده به مثابه سازه‌های اجتماعی بازتاب پیدا می‌کنند. علوم اجتماعی همانگونه که با سوگیری قومی همچون اروپامداری و شرق‌شناسی همراه بوده است و تصویرسازی نادرستی از کشورهای جهان سوم و مذاهب دیگر از جمله ارائه داده است، می‌تواند با سمت‌گیری هویتی و اسلامی نیز توأم گردد و مبانی و تصویر معرفتی و هویتی

نوین برای طرح الگوی ایرانی و اسلامی فراهم کند. علوم اجتماعی به دلیل پیوند با شرایط پیشینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی خود به طور خودکار قابلیت کاربست در مورد واقعیت‌های اجتماعی کشور را دارد.

با نگاهی عمیق و بدور از آسیب‌بینی‌های ظاهری می‌توان گفت که باوجود فرصت‌های فراوان رشد و خلاقیت فنی در ایران، اندیشه فنی در کشور نیز به همان اندازه اندیشه اجتماعی در تولید ایده‌های بومی ناتوان بوده است. یعنی در مسابقه بومی‌گرایی حتی اندیشه اجتماعی سربلندتر و متقدم‌تر است. جالب و عجیب است که برای بومی‌گرایی اجتماعی و فرهنگی. دعاوی محققان فنی بیشتر و پرتعدادتر است. غلبه اندیشه طبیعی و فنی بر مناصب و مدیریت‌های فرهنگی و اجتماعی، خود یکی از نشانه‌ها و علائم تناقض‌های بومی‌گرایی پیشرفت در کشور است. نمی‌توان روش‌های عام و جهان شمول را نقطه عزیمت تدوین استراتژی پیشرفت قرار داد و منتظر نتیجه بومی و ملی ماند. علوم فنی ناظر به روش، تجهیزات و صورتهای مادی پیشرفت هستند و علوم انسانی و اجتماعی معطوف به مسئله، هدف و محتوای پیشرفت هستند. در الگوی پیشرفت ایرانی نیز اصل، مسئله و محتوا است که از نظر ما محتوا همان هویت است. این عنصر مقدمه و بنیان الگوی ایرانی پیشرفت است. به اعتبار این اصول با ر دیگر ایده خود را بیان می‌کنیم که:

«بهترین روزنه برای ورود نقادانه و فرهنگی به توسعه اروپامدار امروزین، برجسته‌سازی چالش توسعه با هویت است. تقریباً تمامی بدیل‌خواهی‌ها و الگوهای جدید از جمله مفهوم «پیشرفت اسلامی ° ایرانی» نیز با ایده هویت

خواهی پا به معرکه نهاده‌اند.... توسعه بدون هویت، کور، بی تضمین و متزلزل است. هویت بزرگترین و پایدارترین نیرو و انرژی برای پیشرفت است. این مفهوم می‌تواند به منزله نقطه عطفی در چرخش از الگوی عام توسعه به الگوی ایرانی و اسلامی پیشرفت عمل کند. در همین راستا، آمایش هویتی، بهترین پادزهر مقابله و گاهی فراتر رفتن از دیو عظیم و فریبای «توسعه» است. نحوه مواجهه ما با مقوله هویت ایرانی و اسلامی، نتایج و بهره‌ما از «پیشرفت اسلامی- ایرانی» را تعیین می‌کند. هر نوع رویارویی مبهم، شتابزده و غیرتاریخی به مقوله هویت، «الگوی پیشرفت» ما را به مجموعه‌ای از دست افزارها و مصنوعات فنی تقلیل می‌دهد (عنبری ۱۳۹۱).

برای فهم و تبیین هویت و آمایش هویتی در کشور به پرداخت‌های علمی و معرفتی مستمر، پویا و شوق‌انگیز نیاز داریم که از حوصله سازمان‌ها و رشته‌های فنی خارج است. پرداخت سازمانی، تکنیک زدگی و فقدان سعه صدر نظری، آفات اصلی این نوع آمایش هویتی، به عنوان نقطه شروع الگوی پیشرفت، هستند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۷۹)، *اندیشه‌نوسازی در ایران*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲. ابراهامیان، پرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
۳. استمیل، جان دی. (۱۳۷۸)، *درون انقلاب ایران*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۴. اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجار*، انتشارات پیام.
۵. امجد، محمد (۱۳۸۰)، *ایران: از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری*. ترجمه دکتر حسین مفتخری، تهران مرکز باز‌شناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
۶. برگسون، هانری (۱۳۵۴) *زمان و اراده آزاد: تحقیق در باب معطیات بی واسطه خودآگاهی*، ترجمه احمد سعادت نژاد، تهران انتشارات امیر کبیر. چاپ اول.
۷. برگسون، هانری (۱۳۵۸) *دو سرچشمه اخلاق و دین*، ترجمه حسن حبیبی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
۸. بروجردی، مهرداد (۱۳۷۷)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر فروزان، چاپ دوم.

۹. بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران، نشر گام نو.
۱۰. بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، نشر فروزان.
۱۱. بیل، جیمز (۱۳۷۳)، «تحلیل طبقاتی و دیالکتیکهای نوسازی در خاورمیانه»، ترجمه عماد افروغ، در نشریه راهبرد شماره ۴ پائیز، فصلنامه مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۲. پیگولوسکایا، ن. و.، *یاکوبوسکی آ. یو، پطروشفسکی ای. پ، بلنیتسکی آ. م، استرویوا ل. و.* (۱۳۵۴)، *تاریخ ایران: از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ چهارم.
۱۳. پیگولوسکایا، ن. و. (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه مهرداد ایزدپناه، تهران، انتشارات محور.
۱۴. تودارو، مایکل (۱۳۷۸)، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه غلامعلی فرحادی، تهران، موسسه پژوهش و برنامه ریزی توسعه.
۱۵. چمبرز، رابرت (۱۳۷۶) *توسعه روستایی: اولویت بخشی به فقرا*، ترجمه مصطفی ازکیا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
۱۶. دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۹) *مجموعه مقالات همایش مهندسی فرهنگی*، مجلد اول و دوم.
۱۷. زیبا کلام، صادق (۱۳۷۶)، *سنت و مدرنیته، ریشه یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار*، تهران، نشر روزنه.
۱۸. سوداگر، محمدرضا (۱۳۵۷)، *رشد روابط سرمایه داری در ایران، دوره انتقالی*، تهران، نشر پازند.
۱۹. طبری، احسان (۱۳۶۰)، *تکامل فرهنگی جامعه معاصر کشور ما و تاثیر حزب توده ایران در این روند، در کتاب چهل سال در سنگر مبارزه، به مناسبت چهلمین سالگرد بنیاد گذاری حزب توده ایران*، انتشارات حزب توده، شماره ۶۸.
۲۰. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۶)، *دییایچه ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ سوم.
۲۱. عظیمی آرائی، حسین (۱۳۷۱)، *مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران*، تهران، نشر نی.

۲۲. عظیمی آرانی، حسین (۱۳۷۸)، *ایران امروز در آئینه مباحث توسعه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۳. عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۲)، *بحران دموکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، نشر البرز.
۲۴. عنبری، موسی (۱۳۸۷) *جامعه شناسی فاجعه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران. چاپ اول
۲۵. عنبری، موسی (۱۳۸۴) *بررسی فرایند توسعه اجتماعی در عصر پهلوی*، پایان نامه دکتری، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
۲۶. عنبری، موسی (۱۳۹۱) *توسعه به مثابه هویت: گره و نقطه عزیمت الگوی پیشرفت در ایران*، مقاله ارائه شده به مجموعه مقالات «تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت».
۲۷. غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷)، *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران، نشر مرکز.
۲۸. فروند، ژولین (۱۳۶۸)، *جامعه شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر.
۲۹. فروند، ژولین (۱۳۶۸)، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی او*، ترجمه رضا فاضل، تهران نشر سمت.
۳۰. فروند، ژولین (۱۳۶۸) *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی او*، ترجمه رضا فاضل، تهران نشر سمت، چاپ اول.
۳۱. فوران، جان (۱۳۷۸)، *تاریخ تحولات اجتماعی در ایران؛ مقاومت شکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۳۲. کدی، نیکی آر. (۱۳۸۱) *ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
۳۳. کدی، نیکی آر. (۱۳۶۹) *ریشه های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، انتشارات قلم.
۳۴. کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران، انتشارات باز.

۳۵. گازیوروسکی، مارک جی. (۱۳۷۱)، *سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه پذیر در ایران*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۳۶. لمبتون. ان. ک. س. (۱۳۵۹)، *نظریه دولت در ایران*، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، چاپ نقش جهان.
۳۷. لمبتون. ان. ک. س. (۱۳۴۵)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۸. مومنی، باقر (۱۳۵۹)، *مسئله اراضی و جنگ طبقاتی ایرانی*، تهران، انتشارات پیوند.

۳۹. وحدت، فرزین (۱۳۸۲)، *رویارویی فکری ایران با مدرنیت*، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
۴۰. هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، *دیکتاتوری و توسعه*، ترجمه محسن یلفانی و علی طلوع، تهران، انتشارات علم.
۴۱. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ ششم.
۴۲. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۱)، *تضاد دولت و ملت در ایران*، تهران، نشر نی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی